



أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

در بخش میانی سوره مبارکه «ضحی» این آیات بود: ﴿أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَى \* وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَى \* وَوَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَى \* فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَرْ \* وَأَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ \* وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ﴾. سوره مبارکه «شرح» یعنی که «علم بالغلبة» او همین «شرح» است این است: ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ أَلَمْ نُشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ (۱) وَوَضَعْنَا عَنكَ وَزْرَكَ (۲) الَّذِي أَتَقَضَى ظَهْرَكَ (۳) وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ (۴) فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا (۵) إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا (۶) فَإِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ (۷) وَإِلَى رَبِّكَ فَارْغَبْ (۸)﴾.

سرّ جمع بین این دو سوره آن است که در روایات آمده، در فتوای فقهی ما فقها (رضوان الله تعالى عليهم) فتوا دادند که بعد از سوره مبارکه «فاتحة الكتاب» در نماز، خواندن یک سوره لازم است به استثنای سور عزائم و مانند آن. سوره مبارکه «ضحی» و «شرح» دوتایی یک سوره محسوب می شود، چه اینکه سوره مبارکه «فیل» با سوره «قریش» دوتایی یک سوره حساب می شوند گرچه مرحوم شیخ طوسی در تبیان<sup>۱</sup> و به تبع او امین الاسلام (رضوان الله تعالى عليهما) در مجمع البیان<sup>۲</sup> و برخی دیگر چنین نقل کردند که این دو سوره بدون فاصله «بسم الله» هست،

۱. التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۰، ص ۳۷۱.

۲. مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۰، ص ۷۶۹.

ولی فتوا این است که «بسم الله» ذکر بشود؛ یعنی سوره مبارکه «شرح» با «بسم الله» بعد از سوره مبارکه «ضحی» خوانده می‌شود چه اینکه سوره مبارکه «قریش» با «بسم الله» بعد از سوره مبارکه «فیل» خوانده می‌شود.

تلائم و هماهنگی محسوسی که بین این دو سوره است در تفسیر این دو سوره هر کدام از این دو سوره باید دیگری ملحوظ بشود. در بخش میانی سوره مبارکه «ضحی» فرمود: ﴿أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَى \* وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَى \* وَوَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَى﴾ اینها را ما انجام دادیم، بعد به دنبال آن ﴿فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَرْ \* وَأَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ﴾؛ عمده ﴿وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ﴾ بعد از تذکره آن نعمت‌های بزرگ، فرمود گویای حدیث الهی باش، یعنی صدر و ساقه سیره‌ات و سنت تو و سریره شما سخنگوی نعمت الهی باشد. طرزی زندگی بکن که داری نعمت الهی را تحدیث می‌کنی حدیث می‌کنی.

در سوره مبارکه «شرح» هم با ﴿أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ﴾ و مانند آن شروع شد؛ در بخش پایانی فرمود: ﴿فَإِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ﴾ بکوش که به لقای الهی بار یابی. این قافله را هم به لقای الهی برسانی، این رسالت خود را به پایان برسانی، این تعلیم کتاب و حکمت را، این تزکیه نفوس را، این ارائه این مطلب که ﴿وَيُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ﴾<sup>۱</sup> که مطلب چهارمی است و هیچ ارتباطی با ﴿وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ﴾<sup>۲</sup> ندارد یک حرف تازه است یعنی انبیا حرف تازه آوردند که در هیچ مکتب و مدرسی چنین حرفی نیست و هیچ کس توان آن را ندارد که نزد خود این مطالب را ارائه کند اینها را بازگو کن. اگر در سخنان نورانی امیر بیان (سلام الله علیه) آمده است که «وَيُحِبُّ أَنْ يَرَى أَثَرَ النُّعْمَةِ عَلَى عَبْدِهِ»<sup>۳</sup> این تقریباً تأسی به این اسوه الهی است.

۱. سوره بقره، آیه ۱۵۱.

۲. سوره بقره، آیه ۱۲۹.

۳. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۶، ص ۴۳۸.

مسئله شرح صدر گرچه مساوات و توسعه و مانند آن لغةً با شرح صدر دو تا است، اما اگر ما شرح صدر را با توسعه دوتا بدانیم که مثلاً زمینی را در کنار زمینی، صفحه‌ای را در کنار صفحه‌ای قرار بدهیم این درباره انسان صادق نیست زیرا انسان بیش از یک قلب ندارد ﴿مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ﴾<sup>۱</sup> و هر گونه مطالبی را ذات اقدس الهی بخواهد به انسان تفهیم کند به شرح صدر است، نه دادن چیز دیگری، صدر دیگری، قلب دیگری که توسعه غیر از شرح باشد. توسعه در قلمرو فکر و علم همان شرح صدر است؛ وقتی باز کردند این وسیع‌تر می‌شود. وسعت به این معنا نیست که چیزی را در کنار این قرار بدهیم، همین که این بسته را باز کنیم، متن را شرح کنیم مجمل را مفصل کنیم، بسیط را بازتر کنیم که مرکب نشان بدهد نه چیزی از خارج بیفزاییم، این کار توسعه را می‌کند.

مطلب دیگر آن است که در توسعه قلب و افاضه مطالب علمی لازم نیست که انسان از خارج قابلیت تهیه کند؛ البته هیچ چیزی بی قابلیت نیست لکن در امور عادی افاضه هر مطلبی مسبوق به قابلیت است. در کارهای الهی آن قابلیت گرچه مسبوق به اعطاء و فعلیت است، ولی بازگشت آن قابلیت هم به فعلیت و افاضه است.

دادِ او را قابلیت شرط نیست \*\*\* بلکه شرط قابلیت دادِ اوست<sup>۲</sup>

او این کار را می‌کند:

آن یکی جودش گدا آرد پدید \*\*\* وان دگر بخشد گدایان را مزید<sup>۳</sup>

۱. سوره احزاب، آیه ۴.

۲. مولوی مثنوی معنوی، دفتر پنجم، بخش ۶۳.

۳. مولوی مثنوی معنوی، دفتر اول، بخش ۱۳۱.

به هر تقدیر ذات مقدس الهی به وجود مبارک پیامبرش نعمت‌های فراوانی داد بعد از آن نعمت‌ها فرمود: ﴿وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ﴾ این در سوره مبارکه «ضحی». نعمت‌های فراوانی به وجود مبارک حضرت داد بعد از آنها فرمود: ﴿فَإِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ﴾؛ بکوش تلاش و کوشش کن قیام کن تا حدیث کنی نعمت پروردگار را، خود را جامعه خود را مکتب خود را هدف خود را «إِلَىٰ لِقَاءِ اللَّهِ» ترقی بدهی. قهراً بین این دو سوره این هماهنگی هست لذا در جریان ﴿مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ﴾ باید بازگو بشود، در نزول وحی نه دفعی شرط است و نه تدریج مانع است. نه موالات شرط است نه فاصله مانع، هیچ کدام از این امور چهارگانه از جای خود تجاوز نمی‌کند. اگر در تنزیل وحی دفعی شرط بود قرآن کریم نمی‌فرمود ما سور و آیات را تدریجاً متعاقباً نازل کردیم ﴿لِنُنَبِّتَ بِهِ فُؤَادَكَ﴾. گاهی بعضی از آیات تدریجی است گاهی چند آیه دفعتاً نازل می‌شود. غرض آن است که در نزول وحی نه دفعی بودن شرط است نه تدریجی مانع. چه اینکه در صورت تدریج، نه ولا شرط است نه فاصله مانع. اگر چند روزی فاصله شد همان طوری که کلیم الهی بخشی از وحی‌ها را در جانب راست کوه طور ﴿مِنْ شَاطِئِ الْوَادِ الْأَيْمَنِ﴾<sup>۱</sup> نه وادی آئین! ما وادی به نام وادی آئین نداریم. ﴿شَاطِئِ الْوَادِ الْأَيْمَنِ﴾ این آئین وصف شاطیء است «شاطیء»؛ یعنی جانب. جانب راست کوه، نه وادی آئین. بخشی از وحی‌ها را در طور شنید، بخشی از وحی‌ها را در مسئله ملاقات که ﴿وَوَاعَدْنَا مُوسَىٰ ثَلَاثِينَ لَيْلَةً﴾ شنید آن‌که ﴿إِنِّي آنَسْتُ نَارًا﴾ یک بخش از وحی بود، آنجا که ﴿وَوَاعَدْنَا مُوسَىٰ ثَلَاثِينَ لَيْلَةً﴾

لَيْلَةً وَ أَتَمَمْنَاهَا بِعَشْرِ فَتَمَّ مِيقَاتُ رَبِّهِ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً<sup>۱</sup> یک بخش دیگری از وحی بود. آنجا که به ملاقات فرعون می‌رفتند زمینه گفتگو را بیان می‌فرمود یک بخش از وحی بود؛ گرچه بعضی از مطالب مشترک بین جانب راست کوه طور و جنبه ملاقات چهل شبه و مانند آن است، اما به هر حال تدریج بود با فاصله.

غرض این است که در وحی‌یابی نه دفعی بودن شرط است نه تدریجی بودن مانع، نه موالات شرط است نه ترک ولا مانع. بنابراین تودیع اصلاً در کار نیست ﴿مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ﴾ قلی و دشمنی متوهم هم در کار نیست؛ البته بیگانه همان طوری که ادب‌گسیخته است، گاهی سحر است گاهی شعر است گاهی شعبده است گاهی جادو است گاهی کھانت، از زبان آنها شنیده می‌شود این قلی هم این چنین است وگرنه او حبیب خداست و حبیب خدا هرگز مورد بی‌مهری ذات اقدس الهی قرار نمی‌گیرد.

بر اساس این امور فرمود ما نام تو را بالا بردیم، آن قدر نام وجود مبارک پیامبر بالا رفت که در قسمت‌های مهم عبادی همان طوری که در جلسه قبل ارائه شد، نام مبارک پیامبر مطرح است و آن قدر نام مبارک حضرت به لقای الهی بار یافت که خدا نام خود را و نام آن حضرت را کنار هم می‌برد، بعد یک فعل ذکر می‌کند یک ضمیر می‌آورد. ﴿اسْتَجِیْبُوا لِلّٰهِ وَ لِلرَّسُولِ اِذَا دَعَاكُمْ﴾<sup>۲</sup> گرچه دعوت از آن ذات اقدس الهی است اما از زبان وجود مبارک پیامبر است، یک؛ بر اساس قرب نوافل از زبان الهی است، دو؛ چون «كُنْتُ ... لِسَانَهُ الَّذِي يَنْطِقُ بِهِ»<sup>۳</sup> اگر بر اساس قرب نوافل ذات اقدس الهی لسان پیامبر است، پس گرچه به حسب ظاهر در سوره «انفال» فرمود: ﴿اسْتَجِیْبُوا لِلّٰهِ وَ لِلرَّسُولِ﴾؛ اما فعل را مفرد آورد نه تشبیه ﴿اِذَا دَعَا﴾ و این دعوت هم گرچه ظاهراً به زبان رسول خدا (صلی الله

۱. سوره اعراف، آیه ۱۴۲.

۲. سوره انفال، آیه ۲۴.

۳. الکافی (ط - الإسلامیة)، ج ۲، ص ۳۵۲.

علیه و آله و سلم) است، ولی براساس قرب نوافل که «كُنْتُ ... لِسَانَهُ» در مقام فعل و نه در مقام ذات، در مقام امکان و نه در مقام وجوب، در مقام فعلیت نه در مقام اُزلیت، این «كُنْتُ ... لِسَانَهُ الَّذِي يُنْطِقُ بِهِ» از زبان الهی دارد می‌شنود و ذات اقدس الهی نام او را یعنی رسالت او را برای همیشه زنده نگه داشت. چیزی را که خدای سبحان بالا ببرد کسی توان فرود آوردن آن را ندارد. از قصه‌های معروفی که مورخان به نام صدر اسلام نقل کرده‌اند همان اندوه حکومت اموی بود از شنیدن نام مبارک پیامبر، معاویه و غیر معاویه مکرر این حرف را زدند گاهی هم اندوهگین می‌شدند. از آنها سؤال می‌کردند راز این اندوه و غم و قصه شما چیست؟ گفتند مگر نمی‌بینید مؤذن شبانه‌روز چند بار نام حضرت را بر مأذنه‌ها می‌برد در اذان و مانند آن و از نام دودمان اموی و امثال اموی خبری نیست؛ تا این نام زنده است اموی نمی‌تواند رشد کند. تمام کوشش اموی فروکش کردن نامی بود که فرمود: ﴿وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ﴾ اینها در برابر ذات اقدس الهی قیام کردند؛ لذا وجود مبارک امام سجاد(سلام الله علیه) بعد از اینکه اسیرانه وارد شام شد آن مرد بددهن به وجود مبارک امام سجاد(سلام الله علیه) عرض کرد که «مَنْ غَلَبَ» در این صحنه چه کسی پیروز شد؟ یک نیش زبانی خواست به حضرت بزند، حضرت فرمود ما! فرمود: «إِذَا أَرَدْتَ أَنْ تَعْلَمَ مَنْ غَلَبَ وَدَخَلَ وَقْتُ الصَّلَاةِ فَأَذِّنْ ثُمَّ أَقِمْ»<sup>۱</sup> اگر خواستی ببینی در این صحنه نابرابر کربلا، خاندان پیغمبر، خاندان امیرالمؤمنین، خاندان فاطمه زهرا(صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین) ما پیروز شدیم یا اموی و مروانی و مانند آن، «إِذَا أَرَدْتَ أَنْ تَعْلَمَ مَنْ غَلَبَ وَدَخَلَ وَقْتُ الصَّلَاةِ فَأَذِّنْ ثُمَّ أَقِمْ»؛ وقتی که وقت نماز شد اذان و اقامه بگو بین در اذان نام چه کسی را می‌بری؟ در اقامه نام چه کسی را می‌بری؟ ما رفتیم رسالت رسول را زنده کردیم ولایت آنها را زنده کردیم امامت آنها را زنده کردیم. با اینکه حضرت اسیرانه وارد شام شد؛ هدف کربلا احیای

قرآن و عترت بود و شد و پیروز شدند. این ﴿إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا﴾ در کربلا هم بود، در جریان وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است در جریان ائمه (علیهم السلام) است، در جریان پیروان توحید «إلى يوم القيامة» است که درون هر سختی یک آسانی هست نه اینکه در کنار.

مثل اینکه امتحان، یک کار سختی است یک صبر تلخی است، اما از درون این یک پیروزی درمی آید نه بیگانه است. از درون امتحان دشوار موفقیت و برجستگی پیروزی در می آید، از درون این میوه تلخ یک شربت و شیرینی دلربایی از درون همین میوه تلخ درمی آید. ﴿إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا﴾؛ مستحضرید که دشواری و سختی مخالف هم‌اند، حالا به صورت تضاد نشد مختلف‌اند مخالف هم هستند در حد اختلاف، نه در حد تضاد یا تناقض؛ ولی به هر حال دشواری با آسانی جمع نمی‌شود؛ این معیت به چه معنا است؟ معیت آن است که اگر در درون یک میوه تلخی یک هسته و حبه شیرینی باشد می‌شود گفت که ﴿إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا﴾. صبر گرچه تلخ است اما در درون همین صبر تلخ، یک کامیابی شیرینی هست. نه اینکه از این جریان که بگذرید یک قصه دیگری که بیگانه از این است به عنوان «یسر» است، آن «یسر» نتیجه همین «عسر» است؛ چون نتیجه همین است محصول همین است با اوست و گرنه هم‌زمان بودن یا هم‌مکان بودن معیار نیست مقصود نیست، در درون هر تلخی یک شیرینی هست این همین معیت است و گرنه به آن معیت به این معنا که باهم باشند اینها هم چون مخالف هم‌اند باهم نیستند؛ البته یک معیت است که متقابلان باید باهم باشند، اما آن باهم بودن با کثرت حتماً هماهنگ است؛ چون مستحضرید در علوم عقلی می‌گویند «الموجود إما واحد و إما کثیر»، از احکام کثرت «غیریّت» است از اقسام و احکام «غیریّت» تقابل است، از اقسام تقابل «ضدیّت» است، «معیت» هست و مانند آن. متضاعفان، اینها معیت دارند و از اقسام چهارگانه تقابل‌اند و جمعشان مستحیل است که یک شیء هم «أب» باشد هم «این»، یا هم این «أخ» باشد یا هم

آن «أخ»، هم این مساوات داشته باشد هم آن مساوات. اگر گفتند دو برادر، دو مساوی، دو مجاور، اینها معیت دارند متضاعف‌اند باهم‌اند، نه یعنی مکانشان یکی، زمانشان یکی، در دایره وجود محفوظ و ملحوظ باهم‌اند متضاعفان باهم‌اند. اما جریان عُسَر و یسر متضاعفان نیستند، یکی میوه دیگری است، این میوه در درون همین هسته است در درون همین شیئی است که بعداً به آن صورت شکوفا می‌شود و اگر شرح بشود از درون همین متن مشروح آن مطلب تفصیلی باز ظهور می‌کند.

بنابراین در پایان آن سوره فرمود: ﴿بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ﴾، در پایان این سوره ﴿فَإِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ \* وَإِلَىٰ رَبِّكَ فَارْغَبْ﴾. اما آن حرف‌هایی که ناگفتنی است که اگر زمخشری این حرف را زد که اگر مثلاً شیعه‌ها بگویند ﴿فَانصَبْ﴾ یعنی امیر المؤمنین را به امامت نصب بکن؛ ناصبی هم می‌تواند قرائت کنند که ﴿فَإِذَا فَرَغْتَ﴾ ناصبی شو! گفتن این حرف‌ها در حریم کتاب‌های تفسیری روا نیست.<sup>۱</sup> مطالب آن قدر نازل است که شایسته کتاب الهی نیست. وقتی از این کار فارغ شدی، به کار دیگر بپرداز و آن سمت لقای الهی رفتن است که ادامه همان کار قبلی است. کار قبلی شما ﴿إِلَىٰ رَبِّكَ فَارْغَبْ﴾ بود الآن هم همان کار را ادامه بده، نه اینکه از اینکار که فراغت پیدا کردید یک کار بیگانه‌ای را انتخاب کنید بیگانه‌ای در کار نیست. اینکه می‌گویند ﴿إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾<sup>۲</sup> یعنی گرچه به حسب ظاهر پراکنده‌اند اما همه آنها یک هدف دارند؛ یکی جهاد است یکی خرید و فروش است یکی نامه نوشتن برای افراد است یکی دستور و رهبری به مأموران و کادر اداری و مانند آن است، یکی هم ﴿وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَّكَ﴾<sup>۳</sup> است. این طور نیست که کارها غیر مسیر ﴿إِلَىٰ رَبِّكَ فَارْغَبْ﴾ باشد

۱. الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، ج ۴، ص ۷۷۲.

۲. سوره انعام، آیه ۱۶۲.

۳. سوره اِسراء، آیه ۷۹.



همه کارها در مسیر ذات اقدس الهی است در مسیر توحید است و هیچ فاصله‌ای از این جهت نیست منتها ظهورات آن فرق می‌کند و مثل درختی که دارد میوه می‌دهد حالا میوه‌های او گوناگون است شاخه‌های او و برگ‌های او مانند آن فرق می‌کند که اگر - إن شاء الله - مطلب جدیدی مانند در جمع‌بندی نهایی بین این دو سوره که این دو سوره را در هنگام نماز وقتی می‌خوانند با ذکر «بسم الله» باید باشد؛ اما حالا در نماز آیات که یک سوره باید پنج قسمت بشود آیا مجموع این دو سوره را می‌شود پنج قسمت کرد؛ اینها یک احکام فقهی است که از بحث تفسیری بیرون است.

«و الحمد لله رب العالمین»